

مساله قطعیتیا عدم قطعیت درآمد از پیش تعیین شده در نظام بانکی جدید

شاید بتوان علل نکوهش از ربا در فرهنگها و ادیان گوناگون، در گذشته را به این صورت خلاصه نمود: باد آورده بودن آن؛ یعنی درآمدی که بدون قبول هیچ زحمت و خطری به صورت درآمد قطعی معین از قبل فراهم میآید؛ نقش اجتماعی مخرب آن، یعنی ستمی که به وامگیرنده روا داشته میشود؛ و بالاخره عدم توانایی توجیه عقلانی پدیدار ربا، یعنی پاسخ به این پرسش که پول به عنوان وسیله مبادله، چگونه به صرف گذشت زمان، میتواند موجب افزایش خود گردد؟ ارسطو با طرح پرسش اخیر، مبنای عقلی محکمی برای تمامی دکتربینهای ضد ربا در قرنهای بعد فراهم آورد.

سؤال اساسی این است که آیا چنین مفهومی از ربا در دنیای باستان و گذشته تاریخی را میتوان به پدیدار بهره بانکی در دنیای امروزی، که خود ناشی از گسترش نهادهای مدرنی به نام بانکهاست، تعمیم داد؟ به طور خلاصه، آیا بهره بانکی همان ربا، به مفهوم قدیمی آن است؟ پاسخ ما به این سؤال منفی است، و طی این نوشته کوشش خواهد شد این موضوع تبیین گردد. با این که تاکید نوشته حاضر بر تمایز ربا و بهره بانکی از زاویه قطعیتیا عدم قطعیت درآمد از پیش تعیین شده است، به دیگر وجوه افتراق این دو مفهوم نیز برحسب ضرورت اشاره خواهد شد.

یکسان انگاشتن ربا و بهره بانکی ناشی از اشتباه در ارزیابی مفاهیم یا به اصطلاح خلط معرفتشناختی (اپیستمولوژیک) است. بهره بانکی یا بهره سرمایه، با گسترش روابط اقتصاد بازار رقابتی و نضج گرفتن سیستم اعتباری جدید پدیدار شد، و در واقع نشاندهنده کمیابی سرمایه در یک اقتصاد بازار رقابتی است، در حالی که ربا پدیداری مربوط به اقتصاد معیشتی و ایستاست که در آن پول نقش حاشیهای و بسیار اندکی در زندگی اقتصادی عموم افراد دارد، و دارندگان پول (وامدهندگان ربوی) از موقعیتی انحصاری برخوردارند و ربا کم و بیش یک قیمت انحصاری است که تعیین سطح آن بیشتر در اختیار دارندگان اندوخته پولی است. برای روشن شدن بحث، ابتدا از تعریف سرمایه آغاز میکنیم تا تمایز میان بهره سرمایه و ربا که پدیداری مربوط به نظامهای اقتصادی ماقبل سرمایهداری استبه نحو صریحی آشکار شود.

از لحاظ اقتصادی، سرمایه، که ریشه در پسانداز دارد، وسیلهای برای بالا بردن توان تولیدی است. پسانداز به معنی امساک از مصرف آنی است که میتواند منشا شکل گرفتن سرمایه باشد. مصرف، به عنوان هدف نهایی تولید، عبارت است از برآورده کردن نیازها یا خواستههای بشری. واضح است که از تعاریف فوق نباید این استنباط را کرد که سرمایه تنها وسیله افزایش توانایی تولیدی است، یا این که هرگونه امساک از مصرف (پسانداز) ناگزیر به تشکیل سرمایه منجر میگردد. پسانداز زمانی به سرمایه تبدیل میشود که هدف نهایی آن در جهت فعالیتهای تولیدی باشد. همان طور که پساندازهای مدفون در خاک را نمیتوان سرمایه تلقی نمود، اندوختههایی که صرفا به منظورهای مصرفی وام داده میشوند نیز مشمول تعریف سرمایه به مفهوم اقتصادی آن نمیشوند. (1) سرمایه، طبق تعریفی که از آن ارائه شد، در یک نظام اقتصادی مبتنی بر تولید غیر مستقیم یعنی تولید با واسطه وسایل تولیدی و لذا تقسیم کار و تخصصی شدن فزاینده تولید، معنی کامل خود را باز میابد. به سخن دیگر، هرچه تقسیم کار پیشرفتهتر شده و تولید تخصصتر گردد، نیاز به وسایل تولیدی یعنی تقاضا برای سرمایه بیشتر خواهد شد. بنابراین، در یک اقتصاد معیشتی بسته، مانند اقتصاد جوامع روستایی یا عشایری خودکفا، که تولیدکنندگان علاوه بر تولید کالاهای مصرفی مورد نیاز خود، ابزار ابتدایی تولیدشان را نیز خود تولید میکنند، تقاضا برای سرمایه و به طریق اولی بازار سرمایه عملا وجود ندارد. در چنین جوامعی که بازدهی تولید در سطح بسیار پایینی قرار دارد، امکان پسانداز نیز بسیار اندک است، و در نتیجه امکان تشکیل سرمایه نیز فوقالعاده محدود میباشد. بهرغم این که در جوامع پیش از سرمایهداری، روابط پولی و تجارت، به درجات مختلف، کم و بیش وجود داشته، اما این روابط اغلب در حاشیه فعالیتهای اصلی تولیدی قرار داشتند. از این رو اندوختههای پولی ناشی از تجارت در این جوامع شباهت چندانی به انباشتسرمایه در جوامع مدرن، با توجه به نقش مهم آن در نظام اقتصادی جدید، ندارد. صاحبان اندوخته پولی در جوامع مزبور، از موقعیتی انحصاری و حتی میتوان گفت استثنایی برخوردار بودند و بدین لحاظ میتوانند در قبال وامهایی که میدادند، نرخهای ربای بسیار بالایی مطالبه کنند. با این که این نرخهای بالا را میتوان نشانه کمیابی اندوختههای پولی دانست، اما آنها را نمیتوان دال بر بازدهی نهایی بالای سرمایه تلقی نمود. زیرا همان طور که اشاره شد در این جوامع تقاضا و بازار برای سرمایه، به مفهوم اقتصادی آن، اساسا وجود نداشت. به عبارت دیگر، آن کارکرد اقتصادی و اجتماعی مهمی را که سرمایه در نظامهای اقتصادی جدید دارد، اندوختههای پولی در دنیای قدیم عملا نداشتند. شاید علت این که فیلسوفان دنیای باستان ربا را محکوم میکردند در همین نکته نهفته باشد؛ یعنی هیچ توجیه عقلانی، از جهتسیاسی، اجتماعی یا اقتصادی برای آن پیدا نمیکردند، در حالی که نتایج زیانبخش آن به صورت ستمی که

بر وامگیرندگان صرفت، برایشان آشکارا قابل مشاهده بود.

پول در دوران باستان عمدتاً نقش واسطه مبادله را داشته به طوری که متفکرانی مانند ارسطو، پول را از مقوله ثروت جدا دانستند. پول از دیدگاه ارسطو منحصرأ وسیله مبادله است و نه چیز دیگر؛ بدین لحاظ وی از این که پول را نوعی ثروت بخواند اکراه دارد. ارسطو مگوید پول وسیله‌های برای تسهیل مبادله است، بنابراین سسخن بیهوده‌های خواهد بود اگر فلزی را که فراوانی آن مانع مرگ از گرسنگی نمگردد، ثروت بنامیمز. (2) به دنبال چنین داوربای درباره کارکرد پول است که ارسطو فزونی پول هنگام وامدهی (ربا) را، به عنوان این که غیر طبیعی و غیر عادلانه است، بشدت محکوم میکند. منشا این داوربای درباره پول این واقعیت است که در دنیای باستان، پول این نقش سرمایه ای را که در اقتصاد مدرن دارد که وسیله بالا بردن بازدهی تولید از طریق تولید با واسطه (سرمایه فنی) است نداشته یا خیلی بندرت داشته است. بدین ترتیب ملاحظه میشود که محکوم کردن ربا نزد ارسطو علتی کاملاً عقلی دارد، و همین نکته منشا قدرت و تداوم اندیشه ارسطویی درباره ربا طی قرون متمادی بوده است.

اما با گذشت زمان و گسترش روابط اقتصادی بازار، تقسیم کار، تخصصی شدن هرچه بیشتر تولید، و ظهور نظام اعتباری و بانکداری جدید، ذخیره‌های پولی نقش اقتصادی مهمی به عنوان سرمایه به عهده مگیرند. توسعه نظم بازار موجب مگردد که روابط پولی در کلیه زوایای زندگی اقتصادی نفوذ کند. در نظام اقتصادی جدید، پول دیگر صرفاً وسیله مبادله نیست، بلکه نقش مهم و اساسی دیگری نیز، به عنوان ذخیره سرمایه و وسیله اندازگیری آن، پیدا میکند. در این نظام، پساندازها، در جهت‌بالا بردن بازدهی تولید، به سهولت از طریق پول به سرمایه تبدیل میشوند. پساندازهای کوچک و متوسط در سایه توسعه نظم بازار و بالا رفتن بازدهی تولیدی، پدیدار مگردند؛ یعنی آنچه قبلاً قابل تصور نبود. این پس اندازها که روز به روز بر دامنه آنها افزوده میشود از طریق نهادهای سپردهگذاری و بانکی جدید، امکانات سرمایهگذاری بزرگی را در سطح جامعه فراهم مآورند. نقش تنظیم رابطه بین پساندازها و سرمایه‌گذاریها، در یک اقتصاد گسترده بازار، به عهده نرخ بهره سرمایه (بانکی) است. بهره بانکی پدیداری جدید و کاملاً متفاوت از «ربا»ست، و برخلاف تصور رایج، اولی ریشه در دومی ندارد و نتیجه تحولی آن نیست. ریشه لغوی واژه بانک در زبانهای اروپایی کلمه banc است که دلالتبر میز صرافها در بازارهای مکاره قرون وسطی دارد. به علت تعدد بسیار زیاد پولهای محلی در قرون وسطی، صرافها کارکرد مهمی در این بازارها برای تسهیل در انجام معاملات داشتند. «گی فوکن»، مورخ اقتصادی، مگوید براساس تحقیقات جدیدتر معلوم شده است که طی قرون وسطی در اروپا، «رباخواران» نه ایجادکننده نظام اعتباری بوده‌اند و نه ایجادکننده بانک. آنها بندرت برای مقاصد تجاری وام مدادند؛ عوامل و نمایندگان اعتبار تجاری، بازرگانان بودند. او در خصوص پیدایش بانک نیز مینویسد: «بانک نه از رباخواری، بلکه از صرافی پدید آمده است. صرافان، که در هر شهری چند نفری بودند میزهایشان bancs که واژه بانک از آن ساخته شده را در بازار قرار مدادند. نقش آنها صرافی دستی بود: سکهای در گردش، چون تا مدت‌های طولانی توسط مقامات پولی متعددی ضرب میشدند، دارای نوع و ارزش بسیار متفاوتی بودند، به طوری که هیچ بازار فعالی نمیتوانست از خدمات صرافی بنیاز باشد. بزودی در مراکز بزرگ بویژه در ایتالیا، صرافها که برای اولین بار عنوان بانکدار بر خود نهادند وارد عملیات صرافی پیچیدهتری شدند، یعنی به سپرده‌پذیری و انتقال اعتبارات پرداختند.» (3) بانکداری جدید از گسترش فعالیت‌های صرافها به سپرده‌پذیری و انتقال سپرده‌ها و وامدهی از یک سو، و از اراده دولتهای ملی، (State-Nations) به تنظیم روابط پولی و مالی و کنترل این گونه فعالیتها از سوی دیگر، به وجود آمد.

نضج گرفتن سیستمهای اعتباری و بانکی جدید نه در راستای وامدهیهای ربوی، بلکه درست علیه رباخواری سازمان یافته بود. مارکس در جلد سوم کتاب سرمایه در فصلی تحت عنوان «سرمایه ربوی ماقبل سرمایه‌داری» بر این موضوع تاکید دارد که چگونه گسترش سیستم اعتباری جدید (بانکها) عکسالعملی علیه وامدهی ربوی یا رباخواری بوده است. او مگوید، بانکها از یک سو با سرازیر کردن کلیه ذخیره‌های پولی بلا استفاده [پساندازهای کوچک و متوسط] به بازار، انحصار سرمایه ربوی را درهم شکستند، و از سوی دیگر با ایجاد پول اعتباری، انحصار فلزات قیمتی را به عنوان تنها شکل پول، محدود نمودند. (4) «مکاولی»، مورخ بزرگ انگلیسی، در اثر معروف خود تاریخ انگلستان تاکید دارد که چگونه تشکیل سیستم بانکی و طرح ایجاد «بانک انگلستان» در اواخر قرن هفدهم، فریادهای خشم و نفرت «زرگر»ها و «وامدهندگان ربوی» (رباخواران) را برانگیخت. (5) به عقیده وی طرفداران نظام اعتباری و بانکی جدید، رباخواران را بلای جان ملت مدانستند که زیانشان به عموم جامعه بیش از زیان ارتش مهاجم و اشغالگر خارجی است. (6)

بهره بانکی یا بهره سرمایه در اقتصاد جدید یک پدیدار صرفا پولی نیست، بلکه متغیری است وابسته به کمیابی سرمایه (پسانداز). «کینز» در دوران معاصر مسئولیت‌بزرگی در دامن زدن به این شبهه داشته که گویا بهره، متغیری صرفا پولی است؛ به طوری که با افزایش حجم آن متوان نرخ بهره را پایین آورده حتی آن را نهایتا صفر نمود. همچنان که خواهیم دید شبهه «کینز» دامن برخی از محققان متاخر اسلامی را گرفته و آنها را وادار به ارزیابی‌های نادرست نموده است. در یک اقتصاد گسترده بازار، نرخ بهره نقش کلیدی و مهم پیوند و تنظیم رابطه میان پسانداز و سرمایه‌گذاری را بر عهده دارد. نرخ بهره واقعی که مستقل از اراده فردی و حتی دولتی، توسط مکانیسم بازار معین میشود، در حقیقت گویای کمیابی پسانداز از یک سو و بازدهی نهایی (مارژینال) سرمایه از سوی دیگر است. کارکرد اصلی بهره در یک سیستم بانکداری عبارت است از هدایت پسانداز، بویژه پساندازهای متوسط و کوچک، به سوی سرمایه‌گذاری. پس اندازکننده با امساک از مصرف آنی، امکان تشکیل سرمایه و سرمایه‌گذاری را فراهم می‌آورد و نتیجه سرمایه‌گذاری عبارت است از بالا رفتن بازدهی تولید در آینده. یعنی امساک از مصرف آنی (پسانداز) موجب افزایش محصولات تولیدی در آینده میشود، و پساندازکننده به خاطر این که طی یک مدت زمانی، خود را از مصرف محروم کرده، یعنی هزینه فرصتی را از جهت مصرف متحمل شده است، بخشی از بازدهی اضافی تولید در آینده را به صورت بهره دریافت می‌دارد. در این چارچوب، بهره حقیقی است که از مشارکت در بالا بردن توان تولیدی ناشی میشود. بدیهی است که در یک اقتصاد سنت‌معیشتی که عملا پساندازهای متوسط و کوچک وجود ندارند و اساسا تولید مبتنی بر سرمایه‌گذاری نیست، تصور چنین سیستمی غیر ممکن است. بنابراین به صرف شباهت ظاهری، نمیتوان بهره بانکی را، که امکان تحقیق آن در جوامع سنت‌معیشتی ممتنع است، با «ربا» در این جوامع یکسان تلقی نمود.

یکسان انگاشتن بهره و ربا، با توجه به این که ربا در شرع اسلام به احترام شناخته شده، انگیزه اصلی برای ایجاد بانکداری بدون بهره بوده است. طراحان این سیستم بانکداری روی خصلت معینی از ربا، یعنی درآمد ثابت از پیش تعیین شده تاکید کرده اند، و فلسفه ممنوعیت ربا را اساسا در این خصلت دانسته‌اند: سدر واقع، آنچه در اسلام ممنوع شده بازده ثابتیا از پیش تعیین شده بر معاملات مالی است و نه نرخ بازده نامشخص به صورتی که در سود مطرح میشود. (7) از این رو نظام بانکداری بدون بهره یا «نظام بانکداری اسلامی را در ساده‌ترین شکل میتوان به صورت نظامی مبتنی بر مشارکت در نظر گرفت و نه نظام مبتنی بر بهره». (8) حال اگر توجه کنیم که در یک نظام اقتصادی مبتنی بر بازار رقابتی، بازدهی ثابت و از پیش تعیین شده سرمایه نظرا و عملا غیر ممکن است، به سوء تفاهم بزرگی که موجب شده تا ربا و بهره یکسان تلقی شوند، بخواهیم برد.

در نظام جدید اقتصادی دو نوع نرخ بهره را میتوان از هم متمایز کرد، یکی نرخ بهره واقعی و دیگری نرخ بهره اسمی. (9) نرخ بهره واقعی به لحاظ نظری، از یک سو نمایانگر میل نهایی (مارژینال) به پسانداز و از سوی دیگر بازدهی نهایی (مارژینال) سرمایه است، یعنی در نظام بازار نرخ بهره، جایی معین میشود که هزینه نهایی امساک از مصرف میل نهایی به پسانداز با نفع نهایی ناشی از سرمایه‌گذاری برابر گردد. نرخ بهره، مانند سایر قیمت‌ها در سیستم بازار، به هیچ وجه از قبل به طور دقیق قابل پیشبینی نیست و تحت تاثیر عوامل مؤثر بر بازار، که غیر قابل پیشبینی‌اند، تغییر می‌یابد. اما نرخ بهره اسمی (پولی)، متغیری است که توسط میزان عرضه و تقاضای پول اسمی معین میگردد. با وجود این که عرضه پول اسمی توسط مقامات پولی (بانک مرکزی یا دولت) قابل کنترل است، اما در هر صورت تقاضا برای پول اساسا متأثر از متغیرهای واقعی اقتصادی، مانند میزان بازدهی سرمایه‌گذاریهاست، و توسط هیچ مرجع قدرتی قابل کنترل نیست. بنابراین در نظام اقتصادی مبتنی بر بازار، حتی نرخ بهره اسمی را هم نمیتوان از قبل برای درازمدت دقیقا معین نمود. این سخن تناقضی با این واقعیت ندارد که در کوتاهمدت، مقامات پولی و دولتی، با سیاستهای پولی و مالی نرخ بهره بازار را در جهت افزایش یا کاهش سوق دهند؛ اما در هر صورت این متغیرهای واقعی اقتصادی هستند که از طریق مکانیسم بازار، انحرافات شدید از نرخ بهره واقعی را نهایتا تصحیح میکنند.

برای روشنتر شدن مطلب میتوان گفت که نرخ بهره واقعی به طور تقریبی عبارت است از نرخ بهره اسمی (پولی) پس از تعدیل آن با نرخ تورم. با وجود این که در نظام اقتصاد بازار، باز پرداخت‌بهره سپرده‌ها را با نرخ معینی تعهد و تضمین میکنند، اما با توجه به این که نرخ تورم از قبل معلوم نیست، تعیین میزان بهره واقعی از قبل عملا غیر ممکن است. «بازده ثابتیا از پیش تعیین شده» (ربا) تنها در جوامع با اقتصاد معیشت‌سنجی قابل تصور است. زیرا در این جوامع به علت این که روابط مبادله‌ای پولی در حاشیه فعالیت‌های اصلی تولیدی قرار دارند، و نیز به علت بی‌ثباتی بودن تحرک اجتماعی و

اقتصادی، و کندی بسیار زیاد تحولات فنی و تکنولوژیک، تغییرات در قیمت‌های نسبی و نیز سطح قیمت‌ها، حتی در درازمدت بسیار ناچیز است. تنها در چنین شرایطی است که بازدهی اسمی و واقعی پول یکی میشود و تعریف ربا معنی خود را پیدا میکند. اما در نظام اقتصادی مبتنی بر بازار که قیمت‌های نسبی، میل نهایی به پسانداز، و بازدهی نهایی سرمایه به علت دگرگونی ذائقه‌های مصرف‌کنندگان، تحرک شدید عوامل تولید و تحولات سریع فنی و تکنولوژیکی، دائماً در حال تغییرند، هیچ معامله مالی با بازده ثابتاً از پیش تعیین شده ممکن نیست. قیمت‌ها و تمامی اطلاعات دیگر درباره متغیرهای اقتصادی در نظام‌های اقتصادی جدید، حاصل عملکرد نیروهای بازار در گذشته است. بنابراین حتی اگر نرخ تورم صفر باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که چگونگی متغیرهای اقتصادی (از جمله نرخ بهره واقعی) را بتوان برای آینده معلوم نمود. درست است که با نرخ تورم صفر، قدرت خرید پول به طور میانگین ثابت مماند، اما با توجه به این که قیمت‌های نسبی به علی که در بالا اشاره شد ناگزیر همیشه در حال تغییرند، قدرت خرید پول نیز عملاً در خصوص تکنک کالاها تغییر میابد. «بازدهی ثابتاً از پیش تعیین شده» مستلزم ثابت ماندن قدرت خرید پول است.

همان طور که ملاحظه شد، تنها در شرایط اقتصاد معیشتی و ایستا میتوان تصور نمود که قدرت خرید پول ثابت‌ماند. اما در شرایط اقتصادهای پویای جدید چنین تصویری جایز نیست. به این ترتیب میتوان گفت آنهایی که ربا و بهره را یکسان مانگارند، دچار خطای معرفتشناختی (اپیستمولوژیک) فاحشی شده‌اند؛ یعنی مفهومی را که در شرایط کاملاً معین و خاصی قابل تصور است به وضعیت کاملاً متفاوتی که در آن تصور چنین مفهومی ممتنع است، تعمیم داده‌اند.

طرفداران بانکداری بدون بهره، در پی یکسان انگاشتن بهره و ربا، در صدد برآمده‌اند بانکداری مبتنی بر مشارکت را، که در آن بازدهی سرمایه نامعین است (سود)، جایگزین نظام مبتنی بر بهره، که گویا بازدهی آن ثابت و معین است (ربا)، نمایند. اما اگر توجه کنیم که سپرده‌گذاری مبتنی بر بهره اساساً فعالیتی است که مضمون آن در حقیقت مشارکت در سود و زیان است، به این نتیجه مرسیم که کوشش برای ایجاد بانکداری بدون بهره یا بانکداری مبتنی بر مشارکت، از یک سوءتفاهم معرفتشناختی درباره چگونگی عملکرد سیستم اقتصادی بازار ناشی شده است. در واقع تفاوتی که میان سپرده‌گذاری با بهره و مشارکت در سود (سرمایه‌گذاری) وجود دارد، در میزان خطر احتمالی است و نه در وجود یا فقدان آن. سپرده‌گذار چون از خطر کردن زیاد آگاه دارد نمخواهد راساً سرمایه‌گذاری یا مشارکت کند، و با دریافت بهره اسمی معینی که ارزش واقعی آن به هیچ وجه از پیش معلوم نیست، میزان نوسانات میان سود یا زیان خود را، نسبت به وضعیت سرمایه‌گذاری مستقیم (مشارکت) کاهش میدهد. عمل سپرده‌گذاری و سرمایه‌گذاری از این لحاظ که هر دو متضمن خطر احتمالی (ریسک) و مشارکت در سود یا زیان نامعلوم از پیش هستند، ماهیتاً تفاوتی با هم ندارند. سپرده‌گذارانی که بهره معینی (اسمی) دریافت میدارند، در شرایطی که در آن تورم قیمت‌ها بیش از نرخ بهره باشد عموماً زیان میبینند، چون نرخ بهره واقعی دریافتی منفی است. بدیهی است در شرایطی که نرخ بهره واقعی ممکن است منفی باشد، سپرده‌گذاری در حقیقت نوعی مشارکت در سود و زیان است. اما عدم قطعیت درآمد از پیش تعیین شده اسمی، منحصر به این شرایط خاص یعنی اقتصاد تورمی نیست. همانگونه که قبلاً اشاره شد چون قیمت‌های نسبی در اقتصاد مبتنی بر بازار دائماً در حال تغییرند و چون جهت و ابعاد این تغییرات دقیقاً قابل پیشبینی نیست، لذا قدرت خرید پول برای گروه‌های گوناگون کالاها همیشه در معرض تغییر است. همین تغییر غیرقابل پیشبینی قدرت خرید پول، هرگونه قطعیت درآمد از پیش تعیین شده اسمی را از میان برمیدارد. یک مثال عددی ساده شاید روشن‌گر این مطلب باشد:

به منظور ساده‌تر شدن درک مطلب، فرض کنیم که در جامعه‌ای فقط دو کالای الف و ب به مقدار مساوی و به ارزش هر کدام 10 ریال خرید و فروش میشود. چنانچه شخصی را تصور کنیم که 100 ریال به نرخ 8 درصد در سال وام میدهد و در پایان سال مبلغ 108 ریال به عنوان اصل و فرع دریافت میدارد؛ در همین مدت یک سال قیمت کالای الف 20 درصد کاهش و قیمت کالای ب 20 درصد افزایش میابد به طوری که در پایان سال قیمت کالای الف 8 ریال و کالای ب 12 ریال است. واضح است که ما در پایان سال تغییری در سطح عمومی قیمت‌ها نداریم. زیرا 20 درصد افزایش قیمت‌ها از کالاها، 20 درصد کاهش قیمت کالای دیگر را، به علت این که هر دو وزن یکسانی داشته‌اند، جبران میکند؛ به سخن دیگر، در پایان سال نرخ تورم قیمت‌ها به طور میانگین صفر است، اما قیمت‌های نسبی تغییر یافته‌اند. اگر شخص وام‌دهنده دارای ذائقه و عادت باشد که تنها از کالای ب مصرف کند، ملاحظه میشود که قدرت خرید پول وی با آن که مقدار اسمی آن از 100 ریال به 108 ریال افزایش یافته، اما در واقع برای شخص وی کمتر شده است. زیرا او در آغاز سال با 100 ریال خود 10 عدد از کالای مورد علاقه‌اش یعنی کالای ب متوانست بخرد، اما در پایان سال با 108 ریال تنها 9 عدد از آن کالا را

متواند خریداری نماید. پس درآمد واقعی وی بر حسب کالای مورد علاقه‌اش نه تنها افزایش نیافته بلکه کاهش نیز پیدا کرده است. حال اگر فرض کنیم که شخص برای وامی که داده اصلاً بهره‌های مطالبه نکند، اما ذائقه وی طوری باشد که تنها کالای الف مطلوب نظر وی باشد، در این صورت مشاهده میشود که با این که مقدار اسمی پول وی در یک سال تغییری نیافته، قدرت خرید واقعی آن بیشتر شده است؛ یعنی اگر در آغاز سال با 100 ریال خود فقط متوانست 10 عدد از کالای الف را بخرد، در پایان سال با همان 100 ریال متواند 5/12 عدد از همان کالا را خریداری نماید. نتیجه‌ای که از این مثال فرضی متوان گرفت این است که در شرایطی که قیمت‌های نسبی در حال تغییرند یعنی در اقتصادهای پویای مبتنی بر بازار قدرت خرید پول، حتی زمانی که افزایش سطح میانگین قیمت‌ها صفر است، برای تکتک مصرفکنندگان کالاهای گوناگون تغییر میکند. زمانی که قدرت خرید پول تغییر نماید دیگر نمیتوان از «بازده ثابتاً معین از قبل» (ربا) سخن گفت. ربا در شرایطی معنی پیدا میکند که در آن علاوه بر ثابتبودن سطح عمومی قیمت‌ها، قیمت‌های نسبی نیز بدون تغییر باشند؛ یعنی تنها در شرایط یک اقتصاد معیشتی ایستا.

در میان اقتصاددانان معروف معاصر، «کینز» شاید از معدود کسانی است که نرخ بهره را همانند متفکران قدیمی، متغیری صرفاً پولی میداند و نه سرمایه‌های، و از این زاویه اقتصاددانان نئوکلاسیک را مورد انتقاد قرار میدهد. کینز با صراحت نرخ بهره را قیمت پول، یا به سخن خود وی «ایجادکننده تعادل بین عرضه و تقاضای وام‌های پولی»، تلقی میکند. (10) او برخلاف اقتصاددانان نئوکلاسیک (مارشال)، نرخ بهره را با بازدهی نهایی سرمایه توضیح نمیدهد بلکه برعکس، بازدهی نهایی سرمایه و سطح سرمایه‌گذاری را تابعی از نرخ بهره میداند. بدین لحاظ بهترین سیاست اقتصادی از دیدگاه وی عبارت است از «پایین آوردن نرخ بهره نسبت به منحنی بازدهی سرمایه، به طوری که با افزایش سرمایه‌گذاریها وضعیت اشتغال کامل تحقق یابد.» (11) به عقیده کینز با پایین آوردن نرخ بهره، از طریق افزایش عرضه پول، متوان موجب گسترش سرمایه‌گذاریها و در نتیجه افزایش تجهیزات سرمایه‌های گردید. افزودن بر حجم تجهیزات سرمایه‌های، به نظر وی یک پیشنهاد عملی است که هدف آن از میان برداشتن کمیابی سرمایه و، در نتیجه، تعلق گرفتن پاداش (بهره) به سرمایه‌دار غیر فعال است. (12)

تئوری بهره کینز دچار تناقض آشکاری است که ما در جای دیگری آن را مورد بررسی قرار داده‌ایم. در اینجا به اجمال متذکر مشویم که از دیدگاه وی نرخ بهره یکبار، متغیری صرفاً پولی تلقی میشود که مقامات پولی با افزایش عرضه پول متوانند آن را تا حد صفر کاهش دهند، و بار دیگر ملاحظه میشود که کینز پاداش سرمایه‌دار غیر فعال یعنی بهره را ناشی از کمیابی سرمایه میداند و بر این رای است که با افزایش تجهیزات سرمایه‌های، از طریق کاهش نرخ بهره، متوان کمیابی سرمایه و در نتیجه، نرخ بهره را از میان برداشت.

سواى این دور باطل در تئوری کینز، که براساس آن برای کاهش نرخ بهره باید نرخ بهره را پایین آورد، این پرسش به طور منطقی مطرح میشود که اگر نرخ بهره پدیداری صرفاً پولی است، برای از میان برداشتن آن، چه نیازی به افزایش تجهیزات سرمایه‌های است؟ و بالاخره این پرسش اساستر که پایان بخشیدن به کمیابی سرمایه تا چه حد تصویری علمی و حتی معقول است؟ امروزه کمتر اقتصاددانان دیدگاه‌های کینز را در موارد ذکر شده جدی تلقی میکند. اما متأسفانه برخی از طرفداران بانکداری بدون بهره (اسلامی)، با ارجاع به اقتدار و شهرت کینز نقطه‌نظرهای نادرست وی را در خصوص مساله بهره و سرمایه، به عنوان آخرین دستاوردهای علمی، مورد استناد قرار میدهند، و نظام اقتصادی و سرمایه بدون بهره را ممکن و مطلوب می‌شمارند. (13) پایان بخشیدن به کمیابی سرمایه، و به تبع آن حذف بهره سرمایه، توهمی بیش نیست. زیرا سرمایه وسیله تولید کالا و خدماتی است که نیازها و خواسته‌های گوناگون و بی‌پایان انسانها انگیزه ایجاد آنهاست. پایان کمیابی سرمایه در شرایطی قابل تصور است که جمعیت جامعه بشری ثابت، خواسته‌های محدود، روش‌های تولید بدون تغییر و پیشرفتهای فنی و تکنولوژیکی متوقف شود. بدیهی است که تحقق چنین شرایطی نه ممکن است و نه مطلوب.

نکته مهم دیگری که کینز و طرفداران حذف بهره سرمایه، در قضاوت‌های ارزشی و اخلاقی خود مورد غفلت قرار میدهند، این است که اگر در دوران قبل از سرمایه‌داری رباخواران عمدتاً ثروتمندان و صاحبان اندوخته‌های پولی بودند که با وام دادن به افراد عموماً بچیز و یا در تنگنا، با مطالبه نرخ‌های بالای ربا آنها را مورد ستم قرار میدادند، در نظام‌های اقتصادی جدید، دریافتکنندگان بهره سرمایه عمدتاً صاحبان پساندازهای کوچک و متوسط هستند نه صاحبان سرمایه‌های بزرگ و «غیر فعال». همچنان که یکی از اقتصاددانان بزرگ معاصر منویسد، در دوران باستان، «زمان آتن‌های سولون، قوانین ارضی

قدیمی رم و قرون وسطی، وامدهندگان عموماً ثروتمندان بودند و وامگیرندگان بچیزها. اما [امروزه] در عصر اوراق قرضه، بانکهای رهنی، بانکهای پسانداز، صندوقهای بیمه عمر و نهادهای بیمه‌های اجتماعی، وامدهنده‌ها بیشتر عبارتند از: اکثریت آحاد مردم با درآمد متوسط. از سوی دیگر ثروتمندان به عنوان دارندگان سهام شرکتها، کارخانه‌ها، مزرعه‌ها و املاک مسکونی، اغلب وامگیرنده هستند تا وامدهنده.» (14)

با توجه به بحثهای مطرح شده در این نوشته میتوان نتیجه گرفت که براساس ملاحظات زیر، میان ربا و بهره تفاوت ماهوی وجود دارد و آنها را نمیتوان یکسان دانسته، حکم واحدی برایشان صادر نمود:

1. «ربا» به عنوان «بازده ثابتی از پیش تعیین شده» تنها در اقتصادهای معیشتی و ایستا، که در آنها قیمت‌های نسبی حتی در دراز مدت دچار نوسانهای مهمی نمگردند، قابل تصور است. بهره سرمایه در نظامهای جدید اقتصادی، به علت تغییرات دائمی قیمت‌های نسبی، مشمول تعریف بالا از ربا نیست.

2. ربا پدیداری ماقبل سرمایه‌داری است و قابل قیاس با بهره، که کارکرد اقتصادی مهمی در نظامهای اقتصادی جدید دارد، نیست.

3. از لحاظ تاریخی، بهره سرمایه منشا کاملاً متفاوتی از ربا داشته است؛ به طوری که ملاحظه میشود که ظهور آن در حقیقت علیه انحصار و سلطه ربا صورت گرفته است.

4. ربا به علت نقش مخرب اجتماعی آن مورد نکوهش عقلانی متفکران متقدم قرار گرفته است، در حالی که بهره سرمایه به دلیل کارکرد مهم اقتصادی و سازنده آن، در هدایت پساندازها به سمت سرمایه‌گذاری، توجیهی عقلانی و اخلاقی دارد. پینوشتها:

1. برخی سرمایه را از جهت صرفاً مالی تعریف کرده و گفته‌اند که سرمایه عبارت است از هر اندوخته یا دارایی‌ای که درآمدی ایجاد کند. در این تعریف کارکرد اقتصادی سرمایه از لحاظ تولیدی مد نظر قرار نگرفته است.

2. Aristotle, La, Politique Paris, Ed, Gomthier, 1983, p. 32.

3.

4.

5.

.Idom, p. 66.1

7. «مطالعات نظری در بانکداری اسلامی»، گردآوری محسنخان و عباس میرآخور، ترجمه محمدرضا بیگدلی، مؤسسه بانکداری ایران، 1370، ص 51.

8. همان، ص 52.

9.

10

.Idom, p. 368 .11

.Idom, p. 370 .12

13. به عنوان نمونه به کتابهای زیر میتوان اشاره کرد: دکتر حسن عبدالله امین، سپرده‌های نقدی و راههای استفاده از آن در اسلام، ترجمه محمود درخشنده، انتشارات امیرکبیر، 1367، ص 248.

14. V .L.V. Mises, Action, humaine Paris, PUF, 1985, 567.